

پارادوکس سازشکاری

نقشه های ناشدنی آقای موسوی

ایرج آذرین

12 مهر ۸۸

جنبش مردم ایران از چه راهی می تواند به هدف خود برسد؟ وقتی اعتراضات خیابانی ۳۰ خرداد به خون کشیده شد، میلیونها زن و مرد به روشنی فهمیدند که این جنبش برای دستیابی به آزادی با سپاه و بسیج و تمام دستگاه سرکوبگر رژیم طرف است. تداوم جنبش مردم اثبات این است که مردم از درک این واقعیت ادا نومید نشده اند، بلکه پاسخ به «چه باید کرد؟» را می جویند و می آزمایند. پرسش اصلی هزاران فعال جنبش توده ای اکنون این است که از چه راه هایی می توان منابع قدرت سرکوبگری رژیم را تضعیف کرد و رژیم را به عقب نشینی در برابر حرکت مردم واداشت. در ۱۴ شهریور، میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۱۱ پاسخ خود را به این پرسش داد. موسوی راه پیشنهادی خود را با بیان فشرده «تحکیم شبکه های اجتماعی» مشخص می کند.

مقاله حاضر با بررسی گام به گام بیانیه شماره ۱۱ موسوی نشان می دهد که اولاً این بیانیه دو نقشه مکمل و موازی را طرح می کند؛ اولی به «شبکه های اجتماعی» مربوط است و دومی به توافق جناح ها در بالا. نتیجه گیری مقاله این است که در فضای بحران سیاسی جامعه ایران، راه پیشنهادی موسوی نه شدنی است و نه به خواسته های جنبش جاری پاسخ می دهد.

چه باید کرد؟ شبکه های اجتماعی

کسی با نفس «تقویت شبکه های اجتماعی» نمی تواند مخالف باشد، یا لزوم وجود آنها را زیر سؤال ببرد. از هرچه گذشته، به این دلیل ساده که شبکه های فعالان اجتماعی و سیاسی هم اکنون وجود دارند و در دل جنبش جاری نیز ابتکار عمل همین هاست که شکل دهنده

اعتراضات و تظاهرات ماه های اخیر بوده است. بیانیه موسوی نیز این واقعیت را به رسمیت می شناسد و پیشنهاد خود را تحکیم همین شبکه های موجود قرار می دهد:

"واقعیت موجود در کشور ما نسبت به آنچه در گذشته بود تغییرات شگرفی کرده است. آنچه اینک در جامعه ما نقش آفرینی می کند شبکه های اجتماعی خودجوش و توانمندی است که در میان بخش وسیعی از مردم شکل گرفته و نسبت به پایمال شدن حقوق خود معترض است. این شبکه دارای ویژگی های منحصر به فردی است... آنچه اینجانب در پاسخ به سؤال چه باید کرد پیشنهاد می کنم تقویت و تحکیم این شبکه اجتماعی است." (۱)

با اینکه بیانیه به وجود شبکه های اجتماعی اذعان دارد، اما ابتدا مقدار زیادی اندرز می دهد در باب لزوم شرکت هرچه بیشتر مردم در چنین جمع هایی؛ اندرزهایی از این قبیل:

"اولین قدم در راه حل پیشنهادی اینجانب آن است که ما ایرانیان، در هر کجای جهان که هستیم، باید این هسته های اجتماعی را در میان خود تقویت کنیم. باید خانه هلمان را رو در روی یکدیگر بسازیم؛ به تعبیر قرآن خانه های خود را قبله قرار دهیم، یعنی به این هسته های اجتماعی که واحدهای بنیادی جامعه ما هستند پردازیم، اهمیت آنها را بشناسیم، و بیش از پیش به آنها رو کنیم... یعنی اگر تا پیش از این هر دو ماه یک بار همدیگر را ملاقات می کردیم اینک هفته ای دوبار گرد هم جمع شویم."

اما سوال این بود که جمع می شویم چه بکنیم؟ سوال این بود و این هست که چه باید کرد تا جنبش عظیمی که در ایران به راه افتاده به پیروزی نزدیک شود؟ شرکت کنندگان در انواع این شبکه های اجتماعی، در این جمع ها و هسته ها، در این دیدارهای هفته ای دو بار، چه نوع کارهایی بکنند تا در خدمت پیشروی جنبش باشد؟ و چگونه فعالیت های مشخص و محدود هر یک از این جمع ها و شبکه ها در راستای همدیگر قرار می گیرند و در یک کلیت بزرگ راه پیشروی جنبش را هموار می کنند؟ بیانیه موسوی همین سؤال را صریحا طرح می کند ولی فقط برای اینکه طرح چنین سؤالی را نادرست بخواند:

"گرد هم جمع شویم تا چه کنیم؟ این نخستین سوالی است که معمولاً در چنین شرایطی از یکدیگر می‌پرسیم. ما معمولاً تصور می‌کنیم آنچه در این گردهم‌آیی‌ها اهمیت دارد کاری است که در قالب آنها با کمک یکدیگر به انجام می‌رسانیم. البته این تصور درستی نیست..." (تأکید از ماست).

به عبارت دیگر، نظر بیانیه این است که کمّ و کیف فعالیتی که شبکه‌های اجتماعی می‌کنند نیست که اهمیت دارد، بلکه نفس وجود خود شبکه اهمیت دارد و این اهمیت باید درک شود (۲)؛ و این از مصادیقی که بیانیه برای شبکه‌های اجتماعی به دست می‌دهد نیز پیداست: "جمع‌های خویشاوندی، همسایگی، دوستی، جلسات قرآن، هیئات مذهبی، کانون‌های فرهنگی و ادبی، ... تشکل‌های صنفی، نهادهای حرفه‌ای، گروه‌هایی که با هم ورزش می‌کنند... حلقه همکلاسی‌ها، گروه‌های فارغ‌التحصیلانی که هنوز دور هم جمع می‌شوند، همکارانی که با یکدیگر صمیمیت یافته‌اند، و..."

اما فعالیت این گونه جمع‌ها و تشکل‌ها، با مضمون تصادفی و طبیعی‌ای که دارند، چه نقشی در مبارزه برای عقب‌نشاندن رژیم ایفاء می‌کند؟ نگفته پیداست که هر چقدر هم که "خانه‌های همسایگان را قبله قرار دهیم" و "بجای هر دو ماه یک بار هفته‌ای دو بار" با هم دیدار کنیم، فی‌نفسه هیچ تأثیری در تضعیف منابع قدرت سرکوبگری سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات ندارد؛ مگر اینکه فعالیت‌های خاصی را برای این هدف در دستور چنین جمع‌ها و تشکل‌هایی بگذاریم. و بیانیه جز سکوت مطلق چیزی در زمینه این فعالیت‌های خاص ارائه نمی‌دهد. بیانیه آقای موسوی به داستانی می‌ماند که «شبکه اجتماعی» قهرمان آن است اما کاراکتر حیاتی «حریف» در آن غایب است. ولی حتی در فیلم‌های انیمیشن والت دیزنی نیز، که اهالی دهکده خوشبخت ترانه خوانان و رقص‌کنان مدام از همسایه‌ها دید و بازدید می‌کنند، بالاخره آنچه دستمایه داستان است تهدید خوف‌انگیز هیولایی در جنگل مجاور دهکده است. در داستان آقای موسوی از کودتاچیان و کهریزک و بسیج و حراست خبری نیست. و چون دشمنان جنبش توده‌ها در این داستان غائب‌اند، طبعاً سناریوی "تحکیم شبکه

های اجتماعی" هم لازم ندیده هیچ تکالیف خاصی برای عقب نشانیدن این دشمنان توصیه کند. این تعبیر لجوجانه نگارنده از بیانیه نیست، بلکه خود بیانیه وقتی ناگزیر می شود حرفی راجع به مضمون فعالیت شبکه های اجتماعی بزند در این مورد صراحت دارد:

"گرد هم جمع شویم تا چه کنیم؟... واحدهای اجتماعی اگر محوری برای فعالیت های ثمر بخش قرار نگیرند... بازدهی خود را از دست می دهند، لذا باید آنها را موضوع تلاش های اثر گذار اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی، ورزشی و دیگر فعالیت های مدنی مشابه قرار داد تا در دراز مدت و پس از عبور امواج حادثه و عاطفه همچنان به ایفای نقش تاریخ سازی که از آنها انتظار داریم بپردازند."

یعنی اگر شبکه های اجتماعی باید در نقشه های آقای موسوی نقشی ایفاء کنند، این نقش نه فقط در "دراز مدت" جایی می یابد، بلکه بویژه "پس از عبور امواج حادثه و عاطفه" است که تأثیر گذار می شود. آنچه بیانیه با زبانی غیرسیاسی و ادبی "امواج حادثه و عاطفه" می نامد البته وضعیت بحران سیاسی حاضر و سرکوبگری رژیم در برابر جنبش توده ای جاری است، و به این ترتیب خود بیانیه اذعان دارد که نقشه "تحکیم شبکه های اجتماعی" راهی برای "گذر از امواج حادثه"، راهی برای عقب راندن رژیم و پیشروی جنبش توده ها نشان نمی دهد، بلکه دست بالا پس از آن قرار است به کاری بیاید. این از نقشه "تحکیم شبکه های اجتماعی". بیانیه، اما، نقشه دومی برای "گذر از امواج حادثه و عاطفه" دارد.

واقعا چه باید کرد؟ ظرفیت های قانون اساسی

میرحسین موسوی البته اینقدر غیرسیاسی نیست که در میدان مبارزه سیاسی وجود حریف را فراموش کرده باشد. کسی که مشاورانش را زندان کرده اند و به اعترافات تلویزیونی کشانده اند، کسی که حکم بازداشتش در انتظار یک امضاست، نمی تواند دولت کودتا و سپاه و بسیج را نادیده بگیرد. پس باید نقشه ای برای مقابله با این حریفان داشته باشد. و اگرچه بیانیه "شبکه های اجتماعی" را در عنوان خود دارد، اما اجزاء نقشه واقعی برای کنار زدن دولت

کودتا و سپاه و بسیج، که در همان بیانیه جا به جا طرح شده اند، چیزی نیست جز "استفاده از ظرفیت های قانون اساسی".

در همان آغاز بیانیه و از جمله مقدمات می گوید: "اتخاذ رویکردی اجتماعی (و نه صرفاً حکومتی) برای حل مساله به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است، ضرورتی که لازمه آن (کذا!)، بهره گیری از ظرفیت های مردمی نظام جمهوری اسلامی است." (پرانتر در اصل است.) در این عبارت باید دقیق شد تا معنایش را دریافت: اولاً، بیانیه نقشه یک "رویکرد حکومتی" را دارد، ولی صرف رویکرد حکومتی کافی نیست؛ و ثانیاً، "رویکرد اجتماعی" (همان "شبکه های اجتماعی") بعنوان مکمل اجتناب ناپذیر رویکرد حکومتی، تنها در صورت استفاده از "ظرفیت های مردمی نظام جمهوری اسلامی" می تواند عملی شود. به عبارت دیگر، نقشه اول، نقشه "تحکیم شبکه های اجتماعی" تنها وقتی رویکردی قابل اتخاذ است که بیانیه بتواند استفاده از آنچه خود "ظرفیت های مردمی نظام جمهوری اسلامی" می نامد را تضمین کرده باشد. پس، حتی صرفاً از لحاظ منطقی، این نقشه دوم، این "استفاده از ظرفیت های نظام" نقشه اصلی است. اینجا بلافاصله این سوال پیش می آید که چه کسی یا کسانی، چه ارگان و چه ارگان هایی، می باید "استفاده از ظرفیت های نظام" را عملی کنند؟ میرحسین موسوی که دستش از قدرت تماماً کوتاه است و متحدان و حامیانش نیز در وضعیت بهتری نیستند؛ آیا جز دولت کودتا و ولی فقیه که قدرت را در قبضه دارند کس دیگری قرار است "استفاده از ظرفیت های نظام" را متحقق کند؟

بیانیه خود در صفحات انتهایی عین همین پاسخ را می دهد: "... اگر در جناحی که قدرت خود را در مخالفت با مردم و خواسته های به حق آنان توهم کرده است خواستی برای برون رفت از بحران وجود داشته باشد حداقل آنچه که در این مرحله می تواند به این هدف کمک کند اقدامات زیر است." و حداقل اقدامات لازم را که جناح در قدرت برای برون رفت از بحران می باید اتخاذ کند در ۹ بند بر می شمارد. از جمله این اقدامات اینهاست: تضمین آزادی مطبوعات (بند ۶)؛ اجازه ایجاد کانال های تلویزیونی و رادیویی خصوصی با استناد به اصل

۴۴ (بند ۷)؛ آزادی اجتماعات و راهپیمایی (بند ۸)؛ ممنوعیت مداخله نظامیان در سیاست (بند ۹).

اگر (و مسأله همین "اگر" است) در جناح در قدرت اراده بر انجام چنین اقداماتی قرار بگیرد، شک نیست که با تحقق همین چهار بند بالا آقای موسوی و همتیانش، امثال کروبی، می توانند دستکم بدل به اپوزیسیون قانونی در رژیم سیاسی حاضر شوند (۳). و به این ترتیب مثلا چهار سال آتی را فعالیت سیاسی کنند تا در انتخابات بعدی ریاست جمهوری از طرق قانونی دولت کودتا را کنار بزنند. این همان راه "دراز مدت" است، که در طی آن با استفاده از "ظرفیت های قانون اساسی" موسوی و کروبی و اصلاح طلبان اجازه فعالیت می یابند. به این ترتیب "شبکه های اجتماعی" هم کار ویژه ای ندارند جز اینکه خود را مشغول نگاه دارند تا موعد انتخابات بعدی فرا برسد و این بار انشالا انتخاباتی بدون تقلب (و کودتا) انجام شود و پس از اینکه به این طریق "از امواج حادثه و عاطفه" عبور شد، تأثیر نقش "دراز مدت" شبکه های اجتماعی بر جامعه آشکار شود. حتی در نگاه اول هم این نقشه از چند زاویه عجیب می نماید.

نخست اینکه، میرحسین موسوی هنگام کمپین انتخاباتی، که هنوز ظن کودتا علیه خود نمی برد، حتی تحقق نیمی از چنین اقداماتی را وعده نمی داد. اکنون واقعا چطور انتظار دارد تا برای هموار کردن راه بازگشت او برای ایفای نقش اپوزیسیون قانونی، دولت کودتا بیش از پلاتفرمی را متحقق کند که او قول انجامش را در مقام رئیس جمهور می داد؟!!

دوم اینکه، اساسا به دشواری بتوان این راه را نقشه ای برای جنبش مردم نامید؛ چرا که عملی شدن این "نقشه" به خواست حریف بستگی دارد، نه به اراده مردم، و نه حتی به همت میرحسین موسوی. اما آنها که به شمارش آراء موسوی رضایت ندادند و با کودتا انتخابات را بردند، آنها که هم اکنون کروبی و خاتمی و موسوی را از ساختار قدرت بیرون انداخته اند، که هاشمی رفسنجانی را دوفاکتو خنثی کرده اند، و انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت را اعلام می کنند و رهبران شان را در چنگال خود دارند، واقعا چرا باید

داوطلبانه اراده کنند که چنین کارهایی انجام دهند؟ حتی پیش از کودتا، جناح سپاه و بسیج نه فقط با تهدید به ترور در عمل خاتمی را رد صلاحیت کردند و از بازی انتخاباتی کنار گذاشتند، بلکه هرچه هم موسوی خود را "اصول گرای اصلاح طلب" خواند و بازگشت به دوران "امام راحل" و ارزشهای "دفاع مقدس" را بشارت داد، در عزم شان بر کودتا تأثیری نگذاشت. واقعا چگونه موسوی انتظار دارد دولت کودتا به اجرای چنین "نقشه" ای رضایت دهد؟

طرح وحدت ملی؟!!

گفتیم، آقای موسوی اینقدر غیرسیاسی و خام نیست که بپندارد سپاه و بسیج داوطلبانه به چنین راهی تن می دهند. امید موسوی این است که سایر جناح های مانده در قدرت، یعنی سایر دسته بندی های "اصول گرا"، که از کودتا و قبضه قدرت توسط سپاه و بسیج رضایتی ندارند، فشار بیاورند و بازگشت جناح های رانده شده از قدرت به بدنه رژیم و اعاده نقش "خودی" آنها را به خامنه ای بقبولانند. و واقعیت این است که چنین طرح هایی از سوی بسیاری از محافل و مراکز رژیم در دست تهیه بوده، و همین مضمون واحد از جانب بسیاری از چهره های فراکسیون های مختلف رژیم به نام های مختلف تکرار شده است: طرح وحدت ملی، وفاق ملی، برون رفت از بحران، آشتی ملی، و نظایر اینها. رفسنجانی در نشست افتتاحیه مجلس خبرگان به تدوین چنین طرحی از سوی مجمع تشخیص مصلحت اشاره کرد، و در مطبوعات به طرحی از جانب محسن رضائی (که شامل سلب حق نظارت بر انتخابات از وزارت کشور است) اشاره می شود. همچنین از تعدادی از چهره های شاخص فراکسیون های اصول گرای رژیم، امثال لاریجانی، عسکر اولادی، حداد عادل، باهنر، و تعدادی از چهره های سنتی روحانیت، امثال کنی و جوادی آملی نیز در رابطه با چنین طرح هایی نام برده می شود. و در روزهای اخیر ناصر مکارم نیز، که نظر بخشی از حوزه علمیه را نمایندگی می کند، در مورد لزوم آشتی جناح ها برای مقابله با فشار بین المللی در رابطه با مسأله هسته ای سخن گفته است. مسأله تعیین کننده، اما، وجود چنین طرح هایی و حتی تبلیغ آنها از جانب ارگان هایی چون "ائتلاف حزب الله" نیست؛ مشکل نقشه موسوی این است که چرا سپاه و بسیج باید به چنین کاری رضایت بدهد.

حتی بسیاری از دولتمردان و چهره های متمایل به اصلاحات نیز امیدی به سرگرفتن چنین طرح هایی ندارند. فردای روزی که رفسنجانی از تریبون مجلس خبرگان اعلام کرد که بزرگان دلسوز نظام طرحی برای حل بحران و آشتی جناح ها در دست تهیه دارند، صادق زیبا کلام، که همواره به هواخواهی از رفسنجانی شهرت داشته، می گوید: "باید بگویم به هیچ وجه گمان نمی کنم هیچ آبی از صحبت های ایشان گرم شود." (۴) وقتی میرحسین موسوی به منتظری نامه ای نوشت و از او خواست تا (در برابر اتهام کیهان و شرکاء که "شبکه اجتماعی" و "جامعه مدنی" را توصیه هندبوک سیا خوانده بودند) انطباق طرح "شبکه های اجتماعی" با موازین شرعی را تأیید کند، منتظری در پاسخ به اصل قضیه پرداخت و نوشت که راه پیشنهادی موسوی "در معرض فشارها و تهدیدهای بسیاری از ناحیه کسانی است که این بحران را ایجاد کرده اند." (۵)

اینکه جناح سپاه و بسیج به چنین طرح هایی برای بازگرداندن جناح های رانده شده رضایت نمی دهند روشن است، و حتی لازم نیست واکنش خشمگین مقامات سپاه و نویسندگان کیهان و احمدی نژاد را در برابر زمزمه چنین طرح هایی از جانب رفسنجانی یا رضائی شاهد آورد. واقعیت این است که مخالفت عمومی اکثر جناح های رژیم با قدرت گیری سپاه و بسیج پیش از انتخابات دهم ریاست جمهوری به اوج رسیده بود. بسیار پیش از شروع کمپین های انتخاباتی، ایده "دولت آشتی ملی"، حتی نه از جانب رفسنجانی بلکه از جانب اصول گرایانی همچون ناطق نوری و علی لاریجانی، طرح شد و با اینکه اکثریت اصول گرایان مجلس و خارج مجلس با آن موافق بودند، مورد مخالفت شدید جناح سپاه و بسیج قرار گرفت. وقتی این اصول گرایان ناگزیر شدند که در مقابل احمدی نژاد کاندیدای آلترناتیوی معرفی کنند و نهایتاً قرعه به نام محسن رضائی افتاد، خودشان نیز طرح "دولت آشتی ملی" را بایگانی کرده بودند. اکنون همه می دانند که اگر سپاه و بسیج پیشنهاد "دولت آشتی ملی" ناطق نوری را نپذیرفتند علت این بود که آلترناتیو کودتا را در آستین داشتند و از قبضه قدرت توسط خود مطمئن بودند. حالا که کودتا هم کرده اند چرا باید به چنین طرح هایی بازگردند؟

خنثی کردن تهدید انقلاب

میرحسین موسوی البته بصیرت سیاسی کمتری از زیباکلام یا منتظری ندارد، و مثل آنها می‌داند که انتظار اینکه کودتاچیان به اراده خود حتی بخشی از چنین طرحی را قبول کنند انتظار بیحاصلی است. اما در حال حاضر محاسبه او، همانطور که محاسبه رفسنجانی، رضائی یا لاریجانی و امثال اینها، بر این قرار دارد که زیر فشار جنبش توده‌ها، به درجه‌ای که کلیت نظام آسیب پذیر می‌شود و امکان وقوع یک انقلاب تمام عیار، حتی از جانب برخی تحلیل‌گران دولت کودتا نیز، محتمل می‌نماید، جناح کودتا و شخص خامنه‌ای به آشتی جناح‌ها و دستکم به پذیرش اینها بمتابعت اپوزیسیون "خودی" رضایت دهند، تا از این طریق امکان نهادینه شدن پتانسیل جنبش جاری در شکل "شبکه‌های اجتماعی" و در چارچوب "ظرفیت‌های قانون اساسی" فراهم آید. بویژه پس از تظاهرات روز قدس، مبلغان "دولت وحدت ملی" (حال تحت هر عنوانی) بازارشان دوباره گرم شده است. امید طراحان "دولت وحدت ملی" عقلانیت این طرح از زاویه منافع کلیت رژیم است.

همه سران این رژیم تجربه رژیم شاه و انقلاب بهمن را به چشم دیده‌اند، و اکنون با سیر رویدادها تعداد هرچه بیشتری از آنها می‌بینند که جنبش توده‌ای جاری پتانسیل بدل شدن به یک انقلاب دیگر را دارد. به شهادت تاریخ، یک واکنش کلاسیک هر رژیمی در برابر تهدید یک انقلاب بالقوه این است: تلاش برای مهار کردن امواج اعتراض توده‌ای از طریق ایجاد بسترهایی در محدوده ساختارهای رژیم برای کانالیزه کردن جنبش در مسیرهایی که با بقای رژیم سازگار باشد. حتی اگر برخی بی‌کله‌های سپاه و بسیج عزم جزم کرده باشند هیچ جایی برای جناح‌های رانده از قدرت باز نکنند، حتی اگر ایدئولوگ‌های کودتاچیان از کف دادن هر درجه از قدرت جناح خود را معادل تغییر ماهیت رژیم بشمارند (یا چنین جلوه دهند)، در میان سران رژیم اینقدر عقل معاش وجود دارد که در صورت لزوم حاضر شوند برای خنثی کردن تهدید بالقوه انقلاب و حفظ کلیت رژیم به تدابیری چون "دولت وحدت ملی" روی آورند تا تحرک توده‌ای را در شکل "شبکه‌های اجتماعی" در محدوده رژیم نهادینه کنند. حتی اگر چنین طرحی واقعا منافع کلیت رژیم را تضمین کند، به احتمال بسیار زیاد هنوز با مقاومت وسیعی در جناح سپاه و بسیج، که منافع جناحی تنها معیارشان است، روبرو می‌شود؛ اما

معضل اصلی، از زاویه حفظ کلیت رژیم، این است که آیا تن دادن به "دولت وحدت ملی" و نهادینه کردن "شبکه های اجتماعی" اساساً می تواند جنبش توده ای را مهار کند؟

تجربه تمام انقلاب ها و ضد انقلاب ها نشان می دهد که تلاش رژیم های مستقر برای کانالیزه کردن جنبش توده ای هم می تواند به خنثی کردن تهدید انقلاب بیانجامد و هم ممکن است در عمل به عقب نشینی ای در برابر جنبش بیانجامد که وقوع انقلاب و سرنگونی رژیم مستقر را تسهیل می کند. (در انقلاب بهمن، رضایت دادن شاه به ترک دوفاکتوی سلطنت و نخست وزیری بختیار جلوی وقوع انقلاب را نگرفت.) اینکه کدام یک از این دو حالت واقع می شوند نیز تنها به دیر یا زود بودن (Timing) تدابیر رژیم بستگی ندارد، بلکه در یک سطح پایه ای تر، آنچه تعیین کننده است عمق ریشه های اقتصادی و سیاسی، و دامنه گسترش اجتماعی جنبش توده ای است. در مورد جنبش توده ای جاری نیز مسأله اصلی در این رابطه این است: آیا جنبش توده ای حاضر صرفاً بروز یک خشم موردی، مثلاً به سبب تقلب در انتخابات، است یا علل ساختاری در وضعیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران دارد؟ به بیان دیگر، با پذیرفته شدن مجدد موسوی و کروبی و امثال اینها در بدنه رژیم، در قالب اپوزیسیون خودی و قانونی، آیا تحرک توده ای جاری نیز به حد انتظار برای موسم انتخابات بعدی پائین خواهد رفت، یا تضعیف قدرت دولت کودتا را نشانه ناتوانی و عقب نشینی رژیم خواهد دید و با جسارت و قدرت بیشتری خواسته های سیاسی و اقتصادی خود را دنبال خواهد کرد؟ باز به بیان دیگر، و به طور مشخص، چنانچه یکی از انواع طرح "وحدت ملی" پذیرفته شود، آیا نقشه "استفاده از ظرفیت های قانون اساسی" می تواند تضمین کند که مردم رضایت دهند تا در "شبکه های اجتماعی" با همان فعالیت ها، و در واقع با همان بی وظیفه گی، که بیانیه میرحسین موسوی ترسیم می کند خود را مشغول کنند؟

مردم چه می خواهند؟

بیانیه شماره ۱۱ موسوی می گوید: "...دفاع از اصل نظام جمهوری اسلامی در روند شتاب زده حوادثی که پی در پی رخ می دهند چاره جویی برای خروج از شرایط موجود را بیش از پیش ضروری ساخته است... ما حفظ جمهوری اسلامی را می خواهیم..." در اینکه میرحسین

موسوی واقعا چنین هدفی دارد هیچ شکی نیست، و انگار موسوی دوست دارد هر از گاهی یک بار دیگر "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد" را تکرار کند. اما واقعیت این است که نقشه "شبکه های اجتماعی" موسوی تنها وقتی ممکن می شود که جنبش مردم نیز در این هدف میرحسین موسوی شریک باشد. اگر چنین باشد، روشن است که می توان تجسم کرد که، همزمان با "دولت آشتی" و اپوزیسیون خودی شدن موسوی، مردم هم رضایت دهند که با قوطی بگیر و بنشان "شبکه های اجتماعی" و "قبله قرار دادن خانه های یکدیگر" خود را مشغول کنند.

جنبش جاری ایران جنبشی میلیونی است که اقشار و طبقات مختلف و ناهمگونی را در بر می گیرد. بیشک چنانچه طرح "وحدت ملی" و ملحقاتش بتواند واقعیت یابد قشری یا طبقه ای در این جنبش به "مشروطه" شان (یا به عبارت دقیق تر به "جمهوری اسلامی" متناسب با منافع شان) می رسند و انگیزه ای برای چالش رژیم نخواهند داشت. اما چنین قشر و طبقه ای تنها بخش ناچیزی از جنبش توده ای را می سازد. از لحاظ عینی، خواست آزادی های مدنی، آزادی های سیاسی، و مطالبات اقتصادی شمار عظیمی از جوانان و دانشجویان و زنان و زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر بهیچوجه در چنین مسیری برآورده نخواهد شد. این ادعا صرفا به تحلیل متکی نیست، بلکه هم اکنون در عمل و در سیر جنبش واقعیت آن کاملا بروز یافته است. آیا موسوی می پندارد که جنبش به هر راهی که او بگوید پای خواهد گذاشت و دنبال او خواهد رفت؟ آیا امید موسوی این است که تجربه خمینی و انقلاب ۵۷ تکرار شود؟ آیا شواهدی برای رهبری بی چون و چرای موسوی بر جنبش جاری وجود دارد؟

ظاهرا تنها دلیل چنین اعتماد به نفسی از جانب موسوی نقش نماد «سبز» در این جنبش است. بیانیه می گوید: "ما خواستار بازگشت به اسلام ناب محمدی(ص)، این دین غریب هستیم... از نماد «سبز» استفاده کرده ایم تا پرچم دلبستگی نسبت به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر(ع) آموزگار آن بوده اند." اما هنرمندان خارجی چون U2 و مادونا که در کنسرت هاشان نماد سبز را به نشانه همبستگی با مبارزات مردم ایران به کار گرفته اند قطعا چنین برداشتی ندارند. آن هنرمندان ایرانی نیز که در جشنواره های جهانی شال سبز ائمه موسوی را بدل به

پیراهن دکولته سبزرنگ کرده اند نیز چنین برداشتی از این نماد ندارند. و در خود ایران نیز، برای اکثریت جوانانی که در چند ماه گذشته و همزمان با پا گرفتن این جنبش با سیاست آشنا شده اند، به درست یا نادرست، نماد «سبز» بیشتر نشانه پیوستگی جنبش شان با خاطره عزیز ندا و سهراب و اشکان و جان باختگان دیگر این جنبش است تا اهل بیت ائمه اطهار. موسوی نمی تواند، و نتوانسته است، به صرف «نماد سبز» ادعا کند که جنبش جاری "حفظ جمهوری اسلامی" را می خواهد. همین واقعیت بود که در نامه سرزنش امیر احمد توکلی به موسوی در فردای روز قدس بازتاب داشت. توکلی می نویسد:

"در روز قدس کسانی که به حمایت شما اجتماع و راهپیمائی داشتند، و کم هم نبودند، شعار می دادند: استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی؛ نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران؛ مرگ بر ... تا اینجا، حوادث نشان داد که جریان موسوم به سبز لااقل چهار ویژگی زیر را دارد: با مبانی انقلاب اسلامی ناسازگار است... رفتار و ظاهر کثیری از افراد آن حاکی از عدم تقید به شرع و ارزش های انقلاب (اسلامی) است. قصد معارضة با نظام قانونی و مردمی حاکم را دارد و به اعتراض در شکل قانونی راضی نمی شود." (۶)

آنچه توکلی می گوید واقعیت ساده قابل مشاهده ای است. در انبوه نامه هایی نیز که مشاوران و هواخواهان موسوی در پاسخ توکلی نگاشتند این واقعیت انکار نشده، بلکه صراحتاً گفته می شود که موسوی قدرت جلوگیری از اعتراض مردم را ندارد. علیرضا بهشتی، از حامیان و مشاوران ارشد موسوی، در پاسخ توکلی می نویسد که اولاً موسوی دارد تلاش خود را می کند تا این جنبش را در محدوده نظام مهار کند، و ثانیاً، دقیقاً برای همین کار به "امکاناتی" نیاز دارد:

"این او (موسوی) بود که جوانان را با منطق انقلاب آشنا کرد و به آنان نشان داد همچنان می توانند با تکیه بر میراث پدران شهیدشان حقوق مسلم خود را با کمترین هزینه استیفا کنند... از موسوی که با این الفاظ مورد خطاب و مواخذه قرار می دهید انتظار دارید در کدام فضا و با کدام رسانه از بروز چنین شرایطی پیشگیری کند؟" (۷)

اما جان کلام پاسخ بهشتی این است که موسوی نه سازنده جنبش است و نه قدرت کنترل جنبش را دارد:

"اینان هیچ تحلیلی درستی از شرایط جامعه ندارد. آنها واقعا خیال می کنند اگر مهندس موسوی در روز ۲۳ خرداد به وقایع غم بار صورت گرفته در انتخابات اعتراض نمی کرد آب از آب تکان نمی خورد و هیچ از هیچ تغییر نمی کرد... حتی اگر مهندس موسوی هم اعتراض نمی کرد، مردم به آنچه در انتخابات روی داد اعتراض می کردند. واقعیت این است که تظاهرات عظیم روز ۲۵ خرداد... به دست کسانی که از چند روز قبل در زندان به سر می بردند سازماندهی نشد، بلکه این مردم بودند که به صورت خودجوش این رویداد تاریخی را رقم زدند."

و بعد مابعد روز ۲۵ خرداد را، چگونگی لغو تظاهرات از جانب ستاد موسوی و سپس ناگزیری حضور موسوی در آن را، شرح می دهد. (۸) اما این توضیح در حقیقت اعتراف به این است که نه فقط موسوی کنترلی بر جنبش ندارد، بلکه نماد سبز نیز نشانه سلطه آراء و اهداف موسوی نباید شمرده شود. اگر «نماد سبز» موسوی غشاء نازک و تنگی است که، به مشاهده عمومی و اعتراف مشاوران او نیز، تا همین الان نتوانسته جنبش را در کنترل موسوی نگاه دارد، چه تضمینی هست که پذیرش طرح های موسوی در بالا کمکی به مهار جنبش کند؟ چه تضمینی هست که، پس از آشتی کنان ملی و گشودن دوباره درهای رژیم بر روی موسوی، جنبش به راه خود نرود، پوست نیندازد، و رنگ عوض نکند؟

طرح های متعدد محافل متعدد اصول گرا و مدرسین حوزه علمیه و مجمع تشخیص و غیره در مورد "آشتی ملی"، "دولت وحدت ملی" و نظایر اینها، برای قانع کردن فراکسیون های متعدد رژیم، برای قانع کردن مراجع و سایر ریش سفیدان رژیم، و بویژه برای قانع کردن خامنه ای و معدود عقلای جناح در قدرت، با چنین پرسش هایی روبروست. پاسخ موسوی به این قبیل پرسش ها این است که اگر چه تاکنون نتوانسته، اما همانطور که در بررسی بیانیۀ

۱۱ بالاتر دیدیم، چنانچه امکان استفاده از "ظرفیت های قانون اساسی" به او داده شود خواهد توانست جنبش را مهار کند. این همان "فضا" و "امکانات" لازمی است که دیدیم مشاور او، علیرضا بهشتی، نیز در برابر توکلی تکرار می کند. اما نکته ای که توکلی در نامه اش بر آن دست می گذارد، و نکته ای که به کنایه و اشاره بارها از جانب خود خامنه ای تکرار شده، این نیست که چرا موسوی موفق نشده جنبش را مهار کند و "حفظ جمهوری اسلامی" را هدف اعلام شده جنبش قرار دهد (هیچ آدم نیمه عاقلی چنین انتظاری ندارد و می داند که چنین امر خطیری اسباب خود را می خواهد). بلکه به سادگی این است که چرا موسوی از این شعارها و اعمال "ساختار شکن" در جنبش تبری نمی جوید.

توکلی به صراحت می نویسد: "حالا چرا در برابر شعار انحرافی نه غزه نه لبنان سکوت کرده اید؟... نظرتان درباره شعار «مرگ بر... (دیکتاتور؟ خامنه ای؟ ولی فقیه؟)» چیست؟" و پاسخ صریح علیرضا بهشتی این است که "مطمئن باشید این اقدام صورت مسئله را از میان نخواهد برد." این پاسخ اعتراف به یک تناقض عظیم در موقعیت موسوی است: از یک سو وجود یک جنبش "ساختار شکن" بالقوه انقلابی شرط مطلوبیت نقشه های موسوی از منظر منافع کلیت رژیم است؛ از سوی دیگر، از منظر منافع کل رژیم، پذیرش نقشه های موسوی تنها وقتی مشکلی حل می کند که او نشان داده باشد قدرت این را دارد که جنبش را مهار بزند و در چارچوب رژیم و ساختارهای موجود نگاه دارد. هرچه جنبش تند و "ساختار شکن" شود، نیاز به پذیرش نوعی از طرح "وحدت ملی" و نقشه های موسوی برای کانالیزه کردن جنبش ضروری می شود؛ اما در عین حال همین تند شدن جنبش نشانه این است که موسوی کنترلی بر آن ندارد و عملی شدن نقشه های او فرجه بیشتری برای تندتر شدن جنبش و ساختار شکنی در عمل فراهم می آورد.

این موقعیت متناقض به این معناست که موسوی برای افزایش احتمال تحقق نقشه های بیانیه ۱۱ خود نمی تواند هیچ کار منسجمی انجام دهد. نمی توان در عین حال هم به حضور جنبش تند و تیزی نیاز داشت و هم مهارش کرد. همین امروز، اگر موسوی از شعارهای تند و ساختار شکن رایج در جنبش تبری بجوید، نتیجه منطقا از دو حال خارج نیست: یا بخش

عظیمی از جنبش به راه خود می رود، که اثبات ناتوانی موسوی در هدایت جنبش و در نتیجه ابطال مطلوبیت نقشه های او برای حفظ رژیم در برابر تهدید یک جنبش بالقوه انقلابی است؛ و یا بخش عظیمی از جنبش به پیروی از موسوی خود را در چارچوب نظام و "حفظ جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد" محدود می کند، که در این صورت تهدید انقلاب بالقوه ای در کار نیست و از منظر منافع کلیت رژیم به "وحدت ملی" و "ظرفیت قانون اساسی" و چنین نقشه هایی اساساً نیازی نیست. چنین موقعیت متناقضی اجازه ایفای نقش رهبری به موسوی نمی دهد. موسوی نمی تواند جنبش را صریحاً خطاب قرار دهد و آن را به یک راه روشن و بی ابهام فرا بخواند. پس ناگزیر است از پس جنبش بدود؛ تا در انتهای صف هم به طور ضمنی تأییدش کند و هم به طور ضمنی تبصره بر اهداف و شیوه هایش بگذارد.

پارادوکس سازشکاری

نقشه های موسوی از یک پارادوکس ذاتی رنج می برد (که در زبان انگلیسی به catch-22 مشهور است). این پارادوکس همه سازشکاران در دل همه انقلاب ها بوده است. رژیم های مستبد به رهبران سازشکار اپوزیسیون برای این احتیاج دارند تا انقلاب را مهار کنند؛ و به درجه ای که انقلاب را بتوانند مهار کنند دیگر احتیاجی به آنها ندارند. به همین دلیل در تاریخ می بینیم که هرچه تحرک انقلابی اصیل تر و عمیق تر باشد، در سیر رویدادها رهبران سازشکار به سرعت از گردونه انقلاب به بیرون پرتاب می شوند. جنبش توده های مردم در ایران هنوز به یک انقلاب بالفعل بدل نشده است، اما این جنبشی تک موردی نیست بلکه نابرابری و محرومیت اقتصادی، اختناق سیاسی، و بی حقوقی مدنی علل مرکبی برای آن هستند که باعث می شوند این جنبش نه فقط بسیار فراگیر و همگانی باشد، بلکه به ناگزیر تمامی ساختارهای سیاسی و اقتصادی حاکم را به زیر سوال بکشد. جنبش جاری در ایران، هرچند هنوز انقلابی بالفعل نیست، اما چون پتانسیل بدل شدن به یک انقلاب تمام عیار را دارد، از همین امروز سازشکاران را دچار همان پارادوکسی می کند که دامنگیر همه سازشکاران در برابر انقلاب بوده است. آنچه موقعیت متناقض آقای موسوی را رقم زده همین پتانسیل انقلابی جنبش جاری است. نقشه های موسوی نه فقط خواسته های عینی توده

عظیم این جنبش را برآورده نمی کند، بلکه دینامیسم این جنبش راه حل های سازشکارانه را پس می زند و حتی برای "بالایی ها" بی خاصیت می کند. از نظر عینی، جنبش جاری در ایران تنها با تعقیب راه انقلابی می تواند پیش رود. سازش کاران در صفوف این جنبش (در انتهای صفوف این جنبش) البته حضور دارند؛ اما تعقیب راه سازش در یک جنبش انقلابی، هرچند قطعا برای جنبش زیان بار است، اما برای خود سازش کاران می تواند به معنای تسلیم تنها اسلحه خود به دشمن و داوطلبانه به اسارت رفتن باشد. این را خودشان می دانند و به همین دلیل است که تردید می کنند.

زیرنویس ها:

۱. بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی، ۱۴ شهریور ۱۳۸۸. همه نقل قول های بعدی هم از این بیانیه است مگر آنجا که جز آن تصریح می شود.

۲. موسوی همین مضمون را در بیانیه شماره ۱۳ این چنین مؤکد می کند: "وقتی که سخن از تقویت شبکه های اجتماعی و یا زندگی کردن راه سبز می شود بلافاصله می پرسند چگونه؟ همان گونه که هستید. سخن از آن نیست شبکه های اجتماعی که وجود ندارند را شکل دهیم و قدرتمند کنیم؛ سخن از آن است که قدرت مردم در شبکه های اجتماعی است که به صورت طبیعی و به هدایتی فطری در میانشان شکل گرفته است. باید اهمیت آنها را درک کنیم."

۳. چهار بند نخست این اقدامات چنین اند: (۱) تشکیل گروه حقیقت یاب (برای انتخابات دهم ریاست جمهوری) (۲) اصلاح قانون انتخابات (که محسن رضائی اخیرا چنین طرحی را پیشنهاد کرد)، (۳) شناسایی و مجازات عاملان و آمران فجایع (که ظاهرا هم علی لاریجانی در مجلس و هم برادرش در قوه قضائیه قولش را داده اند)؛ (۴) رسیدگی به آسیب دیدگاه حوادث پس از انتخابات و آزادی زندانیان سیاسی (که متعاقب این بیانیه برخی را آزاد کرده اند و قول رسیدگی سریع به وضع بقیه را داده اند؛ هرچند پس از اینکه دادگاه های نمایشی و جلسه بحث با سعید جاریان را همچنان از تلویزیون پخش می کنند)؛ (۵) تعریف جرم سیاسی و محاکمه مجرمین سیاسی با هیأت منصفه.

۴. صادق زیبا کلام، "هیچ آبی از صحبت های رفسنجانی گرم نمی شود"، گفتگو با سایت خبری «فرارو»، ۱ مهر ۱۳۸۸.

۵. "متن نامه میرحسین موسوی و پاسخ آیت الله منتظری"، سایت فارسی بی بی سی، ۱ مهر ۱۳۸۸.

۶. نامه احمد توکلی به مهندس موسوی، سایت الف، ۲۹ شهریور ۱۳۸۸. جالب این است که توکلی حتی جرأت نمی کند شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر خامنه ای" را بطور کامل در نامه اش نقل کند و بجای دیکتاتور یا خامنه ای سه نقطه می گذارد (و در نقل قولی که در متن کرده ایم نیز چنین است). اما معنایش را روشن می گوید: "نظرتان درباره شعار «مرگ بر...» چیست؟ آیا امام بر اصالت امر ولایت فقیه در اسلام تأکید نمی کرد و نفرمود: «پشتیبان ولایت فقیه باشد تا به مملکت شما آسیبی نرسد»؟ فکر نمی کنید که شما هرچه دارید از حکومت ولایت فقیه است؟ فکر می کنید اگر کسانی که امروز شعار

جمهوری ایرانی می دهند، سر کار بیایند، شما را خلع لباس و منزوی خواهند کرد؟ البته اگر زنده تان بگذارند."

۷. پاسخ علیرضا بهشتی به نامهٔ توکلی، سایت پارلمان نیوز، ۱ مهر ۱۳۸۸.

۸. "در روز ۲۵ خرداد از چندین طریق به دفتر مهندس موسوی پیغام رسید که نیروهای ضد شورش با حاضران در تظاهرات..... (نقطه ها در اصل است) برخورد خواهند کرد و مسئولیت خون این عده بر گردن اوست. از این رو دکتر بهزادیان رئیس ستاد انتخاباتی مهندس موسوی رسماً در سایت قلم اعلام کرد چون مجوز لازم صادر نشده است راهپیمایی برگزار نخواهد شد.... علیرغم تمامی این پیش بینی ها آن جمعیت عظیم در صحنه حاضر شد. واقعیت اینهاست."

به نقل از به پیش! ۴۷، سه شنبه ۲۱ مهر ۱۳۸۸، ۱۳ اکتبر ۲۰۰۹